

تدليس الغير في الفقه الإمامي دراسة تحليلية مقارنة في ضوء تعاليم نهج البلاغة في الحوكمة العلوية

نسيبه پارسافرد^١، سيد محمد تقى كريم پور آل هاشم^٢، بيت الله ديوسالار^٣

[تاريخ الاستلام: ١٤٠٤/٠٦/١٣؛ تاريخ القبول: ١٤٠٤/١١/٢٠ ش]

الملخص

يُعَدُّ التدليس سلوكاً قائماً على الخداع والإخفاء، وهو محرّم تكليفاً في الفقه الإمامي، ويترتب عليه ثبوت خيار التدليس للمُدَّلس عليه، متى تحققت شروطه. وتهدف هذه الدراسة، بالاعتماد على المنهج التحليلي-المقارن، إلى معالجة العلاقة بين الأحكام الفقهية للتدليس ومبادئ الحوكمة العلوية الواردة في نهج البلاغة. فقد أكد الإمام علي (عليه السلام)، في طيات رسالته الثالثة والخمسين إلى مالك الأشر، على نفي كل صور الخداع والتدليس وضرورة التحلي بالصدق والشفافية في إدارة الشؤون العامة. تظهر النتائج أنّ الفقه الإمامي قد ارتقى بالمبدأ الأخلاقي القائل بمنع التدليس إلى قاعدة مُلزمة، وقام بتروسيخ هذا المبدأ ضمن المنظومة القانونية، من خلال تقرير ضمانات تنفيذية، من أبرزها ثبوت خيار التدليس وحرمة تكليفه. وتبيّن أيضاً أنّ مفهوم التدليس لا يقتصر على العيوب المادية، بل يشمل أيضاً إظهار صفات كمالية غير حقيقية، وكتمان العيوب، والسكوت المُضلل، بما يترتب عليه شمول المسؤولية للغير والعاملين في الجهاز الإداري كذلك. ويكشف هذا التحليل عن أنّ الأحكام الفقهية الإمامية تتوافق مع منطق الحوكمة العلوية القائم على الثقة، والمساءلة، والشفافية، وأنّ التدليس يمثّل تهديداً جاداً للعدالة، والمشروعية، وكفاءة نظام الحوكمة.

الكلمات المفتاحية: التدليس، الفقه الإمامي، نهج البلاغة، الحوكمة العلوية، الشفافية، الثقة العامة

١. طالبة الدكتوراه في الفقه والقانون، كلية الفقه والقانون، جامعة الحرة الإسلامية. وحدة چالوس / تشالوس، چالوس، إيران

nasibeh.parsafard@iau.ir

٢. أستاذ مساعد في القانون، كلية القانون، جامعة الحرة الإسلامية. وحدة چالوس / تشالوس، چالوس، إيران (الكاتب المسؤول)

mtka1351@iau.ac.ir

٣. أستاذ مساعد في الفقه والقانون، كلية الفقه والقانون، جامعة الحرة الإسلامية. وحدة چالوس / تشالوس، چالوس، إيران

Dd2229782762@iau.ac.ir

تدلیس شخص ثالث در فقه امامیه: تحلیلی تطبیقی با آموزه‌های نهج البلاغه در حکمرانی علوی

نسبیه پارسافرد^۱، سید محمدتقی کریم‌پور آل‌هاشم^۲، بیت‌الله دیوسالار^۳

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۱۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۲۰]

چکیده

تدلیس عملی فریب‌آمیز و پنهان‌کاری است که در فقه امامیه حرمت تکلیفی دارد و در صورت تحقق شرایط، خيار تدلیس برای فریب‌خورده ایجاد می‌کند. این پژوهش با رویکرد تحلیلی - تطبیقی، رابطه میان آموزه‌های فقهی تدلیس و اصول حکمرانی علوی در نهج البلاغه را بررسی کرده است. امام علی (ع) در نامه ۵۳ به مالک اشتر با نفی هرگونه خداع و مدلسه، بر صداقت و شفافیت در اداره امور عمومی تأکید می‌کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که فقه امامیه، اصل اخلاقی منع تدلیس را به یک قاعده الزام‌آور ارتقا داده است و با پیش‌بینی ضمانت‌های اجرایی از جمله خيار تدلیس و حرمت تکلیفی، آن را در نظام حقوقی نهادینه کرده است. همچنین مفهوم تدلیس تنها به عیب مادی محدود نیست و شامل اظهار صفت کمال غیرواقعی، کتمان نقص و سکوت فریبنده نیز می‌شود؛ امری که مسئولیت اشخاص ثالث و کارگزاران را نیز دربر می‌گیرد. این تحلیل نشان می‌دهد که آموزه‌های فقهی امامیه با منطق حکمرانی علوی مبتنی بر اعتماد، پاسخ‌گویی و شفافیت همخوانی دارد و تدلیس تهدیدی جدی برای عدالت، مشروعیت و کارآمدی نظام حکمرانی محسوب می‌شود.

کلیدواژه‌ها: تدلیس، فقه امامیه، نهج البلاغه، حکمرانی علوی، شفافیت، اعتماد عمومی.

۱. دانشجوی دکتری، گروه فقه و حقوق، دانشکده فقه و حقوق، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران

nasibeh.parsafard@iau.ir

۲. استادیار گروه حقوق، دانشکده حقوق، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران (نویسنده مسئول)

mtka1351@iau.ac.ir

۳. استادیار گروه فقه و حقوق، دانشکده فقه و حقوق، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران

Dd2229782762@iau.ac.ir

مقدمه

نهج البلاغه به‌ویژه نامه ۵۳ امام علی (ع) به مالک اشتر، بازتاب‌دهنده رویکرد کلان امام معصوم در باب اخلاق قدرت، عدالت اداری و الزامات حکمرانی عادلانه است (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۰هـ، ج ۴، ص ۶۸). در این منظومه فکری، حکومت بسان امانتی الهی تلقی می‌شود که بقای آن منوط به صداقت، شفافیت و نفی هرگونه فریب، خدعه و پنهان‌کاری در اداره امور عمومی است. این آموزه‌ها ناظر به سطحی فراتر از توصیه‌های فردی است و به ترسیم معیارهای هنجاری برای رفتار کارگزاران و صاحبان قدرت می‌پردازد. در سوی دیگر، فقه امامیه در جایگاه نظامی حقوقی مبتنی بر قرآن، سنت روایی و عقل، رفتارهای فریب‌آمیز را در قالب مفاهیمی همچون «تدلیس» صورت‌بندی کرده است. تدلیس در فقه به معنای ایجاد تصور نادرست از واقع از طریق اظهار کمال غیر واقعی یا کتمان نقص مؤثر، عملی حرام دانسته شده است و افزون بر حرمت تکلیفی، آثار وضعی همچون ثبوت خیار برای فریب‌خورده بر آن مترتب شده است (نجفی، ۱۴۲۲هـ، ج ۲۲، ص ۱۱۱). از این منظر، نهج البلاغه نه به مثابه منبع مستقیم استنباط فقهی، بلکه به مثابه بیانگر روح و جهت‌گیری اخلاقی امام معصوم در عرصه حکمرانی، با قواعد فقهی تدلیس همپوشانی مفهومی و هنجاری دارد. بررسی این همپوشانی امکان تحلیل نسبت اخلاق علوی و فقه امامیه را در حوزه شفافیت و صداقت در حکمرانی فراهم می‌آورد.

۱. بیان مسئله

با وجود جایگاه برجسته نهج البلاغه در مطالعات اسلامی و حجم گسترده پژوهش‌های انجام‌شده درباره آموزه‌های اخلاقی و سیاسی آن، بخش قابل توجهی از این مطالعات به تحلیل نفی فریب، خدعه و پنهان‌کاری عمدتاً در چارچوب اخلاق فردی یا اندرزهای سیاسی

و مدیریتی پرداخته‌اند و کمتر به نسبت این آموزه‌ها با قواعد حقوقی فقه امامیه ورود کرده‌اند (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۰هـ، ج ۴، ص ۶۷). در این رویکردها، نهج‌البلاغه غالباً به مثابه متنی هنجاری - اخلاقی تلقی شده و پیوند مفهومی آن با نهادهای حقوقی و قواعد فقهی به‌ویژه در حوزه رفتار فریب‌آمیز و مسئولیت‌آور، کمتر نظام‌مند بررسی شده است. در مقابل، مباحث فقهی مربوط به «تدلیس» عمدتاً در چارچوب معاملات خصوصی و روابط فردی سامان یافته و کمتر به امکان تعمیم مفهومی آن به عرصه روابط عمومی، حکمرانی و رفتار کارگزاران دولت پرداخته شده است؛ درحالی‌که فقه امامیه، تدلیس را صرفاً محدود به عیب مادی در معامله نمی‌داند، بلکه آن را شامل هرگونه ایجاد تصور نادرست از واقع، از طریق اظهار صفت غیر واقعی یا کتمان آگاهانه امر مؤثر دانسته است (نجفی، ۱۴۲۲هـ، ج ۲۲، ص ۱۱۱).

مسئله اساسی این پژوهش آن است که چه نسبت مفهومی و هنجاری میان مفهوم تدلیس در فقه امامیه و آموزه‌های نهج‌البلاغه درباره نفی فریب در حکمرانی وجود دارد؟ و چگونه می‌توان بدون ادعای اخذ مستقیم یا استنباط فقهی از نهج‌البلاغه، از همسویی این دو حوزه برای تبیین مبانی شفافیت، اعتماد عمومی و پاسخ‌گویی در حکمرانی بهره‌گرفت؟ بر این اساس، پژوهش حاضر می‌کوشد با بررسی دقیق مفهوم تدلیس در فقه امامیه و واکاوی آموزه‌ها و بیانات امام علی (ع) در نهج‌البلاغه درباره فریب، خدعه و پنهان‌کاری، میان این دو حوزه ارتباطی تحلیلی برقرار کند. هدف نوشتار، نشان دادن آن است که چگونه فقه امامیه رفتار فریب‌آمیز را در قالب قواعد الزام‌آور حقوقی صورت‌بندی می‌کند و نهج‌البلاغه، افق اخلاقی و ارزشی حاکم بر این قواعد را در سطح حکمرانی ترسیم کرده است؟ هدف این پژوهش تبیین نسبت مفهومی و کارکردی میان مفهوم تدلیس در فقه امامیه و آموزه‌های حکمرانی علوی در نهج‌البلاغه با تأکید بر اصل شفافیت و منع فریب در رفتار حاکمان، کارگزاران و نیز در روابط عمومی و خصوصی است. پژوهش حاضر با رویکردی توصیفی - تحلیلی و تطبیقی و با

بهره‌گیری از روش تحلیل متون انجام شده است؛ بدین ترتیب که ابتدا آموزه‌های نهج البلاغه درباره نفی فریب، خدعه و پنهان‌کاری در حکمرانی استخراج و تحلیل می‌شود، سپس دیدگاه‌های فقهای امامیه درباره مفهوم تدلیس، گستره آن و آثار فقهی مترتب بر آن بررسی می‌گردد؛ در نهایت، نسبت مفهومی و کارکردی این دو حوزه در چارچوب حکمرانی علوی تبیین شده است. بر این اساس، پرسش اصلی پژوهش آن است که تدلیس در فقه امامیه چه نسبتی با آموزه‌های نهج البلاغه درباره حکمرانی علوی و اصل شفافیت دارد؟ و این نسبت چگونه می‌تواند در قالب قواعد الزام‌آور حقوقی صورت‌بندی و تبیین شود؟

۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های مرتبط با موضوع تدلیس را می‌توان در دو دسته کلی «مطالعات فقهی - حقوقی تدلیس» و «مطالعات نهج البلاغه و اخلاق حکمرانی علوی» طبقه‌بندی کرد. بررسی این پیشینه‌ها نشان می‌دهد که هرچند هریک از این دو حوزه مستقل مورد توجه قرار گرفته‌اند، پیوند نظام‌مند میان آنها کمتر محل بررسی بوده است.

مهدی علی بهروم در کتاب سوء عرضه در حقوق انگلیس و تدلیس در حقوق اسلام (۱۳۸۰ ه.ش) با ترجمه جلیل قنواتی و ابراهیم عبدی‌پور، با رویکرد تطبیقی، تدلیس را در دو نظام حقوقی اسلام و انگلستان بررسی می‌کند و مفاهیمی چون سوء عرضه، افشان‌کردن، فسخ قرارداد و خسارت را تحلیل کرده است. با وجود غنای تطبیقی، تمرکز کتاب بر حوزه قراردادهای خصوصی است و به پیوند تدلیس با اخلاق حکمرانی یا متون بنیادینی چون نهج البلاغه نمی‌پردازد.

زنده‌یاد محمدتقی جعفری در حکمت سیاسی اسلام در نهج البلاغه (۱۳۸۶ ه.ش)، نهج البلاغه را متنی ناظر به اخلاق قدرت و مسئولیت حاکمان می‌داند و بر نفی فریب،

دروغ و پنهان کاری در ساختار حکومت علوی تأکید می‌کند، بی‌آنکه آن را به قواعد فقهی خاصی پیوند دهد.

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه (۱۴۰۰ هـ) در این شرح کلاسیک به‌ویژه در تبیین نامه ۵۳، بر نفی خدعه، غدر و مدالسه در رفتار کارگزاران تأکید دارد و نهج البلاغه را به‌مثابه متنی ناظر به اخلاق قدرت و عدالت اداری تحلیل می‌کند، بی‌آنکه آن را به قواعد فقهی مشخص پیوند دهد.

محمد دشتی در فرهنگ موضوعی نهج البلاغه (۱۳۸۹ هـ.ش) با دسته‌بندی موضوعی مفاهیم نهج البلاغه، مفاهیمی چون خدعه، غدر، امانت و صداقت در حکومت را برجسته می‌کند و امکان استخراج منسجم آموزه‌های حکمرانی علوی را فراهم می‌آورد.

فاطمه مظفری در پایان‌نامه «بررسی عیوب جدید موجب فسخ نکاح با توجه به تأثیر زمان در فقه و حقوق ایران» (۱۳۹۰ هـ.ش) به رابطه تدلیس و فسخ نکاح می‌پردازد و نشان می‌دهد که تدلیس مفهومی سیال و وابسته به تحولات اجتماعی است، اما در سطح روابط خصوصی باقی می‌ماند.

پریسا اصلانی در پایان‌نامه «بررسی و مقایسه تدلیس در فقه امامیه، حقوق ایران و حقوق فرانسه» (۱۳۹۴ هـ.ش) نشان می‌دهد که تدلیس در فقه اسلامی فاقد نظریه‌ای منسجم است و غالباً مصداقی بررسی شده است. نتیجه مهم آن، فقدان صورت‌بندی کلان نظری از تدلیس است که زمینه را برای پژوهش‌های مفهومی‌تر فراهم می‌کند.

مریم ابن‌تراب در مقاله «ناکارآمدی ماده ۱۱۲۸ قانون مدنی در مورد تدلیس با رویکردی به دیدگاه امام خمینی (ره)» (۱۳۹۶ هـ.ش) تدلیس در نکاح را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که چارچوب قانونی موجود پاسخ‌گوی همه مصادیق فریب نیست. تمرکز آن بر نهاد خانواده است و به مبانی کلان اخلاقی یا حکمرانی نمی‌پردازد.

سید حسن حسینی مقدم، سید مهدی ساداتی عربی و مصطفی فیروزی راد در مقاله «تأثیر تدلیس منسوب به شخص ثالث بر وضعیت معامله در حقوق ایران و فقه امامیه» (۱۳۹۹ ه. ش) به گونه‌ای دقیق مسئله تدلیس شخص ثالث را در فقه و حقوق ایران بررسی کرده‌اند و نشان می‌دهند که در اغلب موارد، خیار تدلیس برای طرف فریب خورده ایجاد نمی‌شود. این مقاله اهمیت مسئولیت مدنی را برجسته می‌کند؛ اما از تعمیم بحث به حوزه حکمرانی پرهیز دارد.

اقبال علی میرزائی در «تدلیس در قراردادها؛ مبانی و مسائل آن در فقه امامیه و حقوق ایران» (۱۴۰۳ ه. ش) با تحلیل اختلاف دیدگاه‌ها درباره مفهوم تدلیس، آن را فراتر از پوشاندن عیب و شامل هر رفتار فریبنده می‌داند. مقاله در تبیین ارکان تدلیس نوآورانه است، اما همچنان در چارچوب حقوق خصوصی باقی می‌ماند.

محمد حسن نجفی در جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام (۱۴۳۰ ه)، ذیل مباحث خیار عیب، به تفصیل وارد بحث تدلیس می‌شود و موضوعاتی چون تدلیس به سکوت، تدلیس توسط شخص ثالث و آثار فقهی آن را بررسی کرده است. این اثر یکی از مهم‌ترین منابع فقه امامیه در تبیین ساختار حقوقی تدلیس به شمار می‌رود، هرچند بحث آن ناظر به معاملات و روابط خصوصی است.

بررسی پیشینه نشان می‌دهد که مطالعات موجود یا بر تحلیل فقهی - حقوقی تدلیس در روابط خصوصی تمرکز داشته‌اند یا نهج البلاغه را به مثابه متنی اخلاقی و هنجاری در باب حکمرانی بررسی کرده‌اند. آنچه در این میان کمتر بدان توجه شده است، تحلیل نسبت مفهومی و کارکردی میان تدلیس فقهی و آموزه‌های حکمرانی علوی بدون ادعای اخذ مستقیم فقه از نهج البلاغه است. پژوهش حاضر می‌کوشد این خلأ را با رویکردی تحلیلی - تطبیقی جبران کند و نشان دهد که چگونه فقه امامیه در حوزه تدلیس با افق اخلاقی

ترسیم شده در نهج البلاغه همسو است و ظرفیت تبیین حقوقی شفافیت و منع فریب در حکمرانی را داراست.

۳. تدلیس در فقه امامیه و اهل سنت و نظر معصومان (ع)

فقیهان اهل سنت به تشریح تدلیس پرداخته‌اند و ضمن ارائه تعاریفی از آن، مصادیق مختلف آن را در کتب خود ذکر کرده‌اند. اینان تدلیس را بیشتر در ضمن خیار عیب و خیار غبن بررسی کرده‌اند و برخی فقیهان حنفی مانند ابوحنیفه معتقدند تدلیس سبب اعمال خیار نمی‌شود و مشتری فقط می‌تواند در صورتی که فریب خورده باشد، از بایع ارش بگیرد (ابن عابدین، ۱۴۰۷ هـ، ج ۴، ص ۱۴۹). سایر فقیهان حنفی گرچه خیار تدلیس را به مثابه خیار مستقل بررسی نمی‌کنند، معتقدند تدلیس می‌تواند سبب اعمال خیار شود. در فقه شافعی برخلاف حنفی، بیشتر فقیهان معتقدند تدلیس موجب خیار می‌شود، هرچند عده‌ای تدلیس را با غرور یکی می‌دانند (رملی، ۱۳۵۷ هـ، ج ۴، ص ۷۳). در فقه حنبلی و مالکی نیز گرچه تدلیس به مثابه خیار مستقل در ردیف سایر خیارات آورده نشده است، اما خیار تدلیس پذیرفته شده و ضمانت اجرای آن فسخ عقد است (ابن قدامه، ۱۳۸۹ هـ، ج ۴، ص ۸۰). به طور کلی، فقیهان اهل سنت مانند فقیهان امامیه، به ذکر مصادیق پراکنده تدلیس می‌پردازند و تعریف مستقلی ارائه نمی‌دهند.

فقیهان امامیه اتفاق نظر دارند که غش و تدلیس از مکاسب حرام است و اجماع و دلیل عقل نیز بر قبح آن حکم می‌کند (نجفی، ۱۴۲۲ هـ، ج ۲۲، ص ۱۱۱). ائمه (ع) جزای اعمال فریب و تدلیس را عذاب اخروی دانسته‌اند؛ از جمله امام علی (ع) ابوهریره را «دروغ‌گوترین فرد نزد پیامبر» دانسته‌اند و فرموده‌اند: «الا ان اکذب الناس، او قال: اکذب الاحیاء، علی رسول الله (ص) ابوهریره الدوسی» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹ هـ، ش، ص ۲۸).

همچنین امام صادق (ع) درباره گفتن آمین پس از پایان سوره حمد نظر صریح دارند که محمد الحلبی نقل می‌کند: «سألت ابا عبد الله (ع): أقول اذا فرغت من فاتحة الكتاب آمین؟ قال لا» و همین مضمون در منابع دیگر شیعه نیز آمده است: عن محمد بن علی ماجیلوی عنه علی بن ابراهیم عن ابیه عن حمّاد عن حرّیز عن زرارۃ عن ابی جعفر (ع) ... «ولا تقولن اذا فرغت من قراءة تك آمین» (کلینی، ۱۴۰۷ هـ، ج ۱، ص ۱۱).

ابوهریره در جایگاه مدلس (کسی که روایت دیگران را به پیامبر نسبت می‌دهد) شناخته می‌شود: قال یزید بن هارون: سمعت شعبة یقول: کان ابوهریره یدلس (طبری، ۱۳۸۷ هـ، ص ۳۰؛ ابن کثیر، ۱۳۷۲ هـ، ج ۱، ص ۳۱). ابن کثیر دمشقی نیز می‌نویسد که ابوهریره سخن دیگران را به پیامبر نسبت می‌داد و تفاوت نمی‌گذاشت (ابن کثیر، ۱۳۷۲ هـ، ج ۱، ص ۳۲). سفیان ثوری نیز از مدلسین مشهور بود و تدلیس او از نوع «تسویه» بود که از بدترین انواع تدلیس به حساب می‌آید (ابن حجر، [بی‌تا]، ص ۵۱) و ابن قطن آن را شَرِّ اقسام می‌داند (ابن قطن، [بی‌تا]، ص ۵۲). حتی کسانی که به روایت ابوهریره یا سفیان ثوری استناد می‌کنند، معمولاً فقط روایاتی را که درباره بهشت، جهنم یا تشویق به عمل صالح است قبول می‌کنند و بقیه روایت‌ها معتبر نیستند (ابن حجر، [بی‌تا]، ص ۳۸؛ ابن حجر، [بی‌تا]، ص ۳۹؛ ابن حجر، [بی‌تا]، ص ۴۰).

از دیدگاه فقیهان اهل سنت، تدلیس عملی ناپسند و باعث بی اعتباری روایات است. شعبة بن الحجاج می‌گوید: «التدلیس اخو الکذب»، «التدلیس فی الحدیث اشد من الزنا ولان اسقط من السماء احب الی من ان ادلس»، «لان ازنی احب الی من ان ادلس»، «خرب الله بیوت المدلسین ما هم عندی الا کذابون» (شعبة بن الحجاج، [بی‌تا]، ص ۳۷).

از سوی دیگر در فقه امامیه و منابع روایی شیعه، همانند روایت‌های امام حسین (ع)، امام باقر (ع) و پیامبر (ص)، تدلیس و غش در معاملات، تصریه، نجش و سایر اقدامات فریب‌آمیز حرام دانسته شده و ضمانت اجرای آن در نکاح و معاملات نیز مشخص شده

است (کلینی، ۱۴۰۷ هـ، ج ۲، ص ۳۳۶؛ عاملی، ۱۴۰۳ هـ، ج ۱۸، ص ۵۹۵؛ انصاری، ۱۴۱۱ هـ، ج ۱، ص ۱۳۶)؛ برای مثال درباره تصریه، یعنی جمع کردن شیر در پستان حیوان تا خریدار گمان کند شیر زیاد است، پیامبر (ص) فرمودند: «لا تصروا الابل والبقر والغنم» (قشیری نیشابوری، ۱۴۰۷ هـ، ج ۳، ص ۲۳۸). همچنین روایت‌های دیگری در مورد تدلیس زن در نکاح از جمله از امام صادق (ع) نقل شده است که نشان می‌دهد تدلیس موجب ضمان و حتی بازگشت مهر می‌شود (عاملی، ۱۴۰۳ هـ، ج ۱۸، باب ۲، ص ۵۹۵).

این یکپارچگی نشان می‌دهد که تدلیس هم در فقه اهل سنت و هم در فقه امامیه و احادیث شیعه، عملی ناپسند، خلاف خلوص و اخلاق اسلامی و سبب ضمان و بی‌اعتباری عمل است و ارتباط تاریخی و فقهی بین نظر معصومان و فقیهان اهل سنت در این موضوع برقرار است.

۴. تدلیس در فقه امامیه و ارتباط آن با وفای به عهد در نهج البلاغه

تدلیس در فقه امامیه یکی از مباحث مهم در معاملات است که هم بعد تکلیفی و هم بعد حقوقی دارد. تدلیس به معنای فریب دادن طرف معامله با روش‌های مختلف است که ممکن است در قالب گفتار، رفتار یا حتی سکوت درباره نقص موجود در مورد معامله باشد. فقیهان امامیه از جمله طوسی، شهید اول، علامه حلی و مقدس اردبیلی به موضوع خیار تدلیس پرداخته‌اند و اختلاف نظرهایی در باب ماهیت و استقلال آن با خیارهای دیگر بیان کرده‌اند. برخی فقیهان، خیار تدلیس را مستقل آورده‌اند و برخی آن را جزئی از خیار عیب یا تخلف از وصف دانسته‌اند.

علامه حلی در کتاب تحریر الوسیله و نیز در المذهب به تفصیل درباره خیار تدلیس و شرایط تحقق آن بحث کرده است (علامه حلی، ۱۴۱۸، ج ۵، ص ۲۰۳). شیخ طوسی نیز در

التهذیب، ضمن بیان اقسام خیارات، به تدلیس به عنوان صورتی از خیار تخلف از وصف اشاره کرده است (طوسی، ۱۳۸۷هـ، ج ۲، ص ۱۲۴).

برای تحقق خیار تدلیس دو شرط اصلی لازم است: اول: انجام فعل یا قول فریبنده؛ دوم: فریب خوردن طرف معامله. فریب ممکن است مستقیم از طریق دروغ یا اغراق در بیان صفات کالا یا شخص مقابل صورت گیرد یا غیرمستقیم از طریق سکوت درباره عیوب پنهان. در اینجا تفکیک تدلیس به دو نوع اصلی مرسوم است: تدلیس قولی که شامل بیان کاذب یا اغراق آمیز است و تدلیس فعلی که شامل اعمال فریبنده یا اقدامات عملی برای ایجاد تصور کاذب می باشد. همچنین برخی فقیهان مانند شهید اول (شهید اول، ۱۴۱۴هـ، ج ۳، ص ۲۷۶) و شیخ انصاری (انصاری، ۱۴۱۶هـ، ص ۳۹۸) بر این نکته تأکید دارند که صرف سکوت در مورد عیب آشکار، تدلیس محسوب نمی شود، مگر آنکه منجر به فریب طرف معامله شود.

در برخی منابع نیز آمده است که تدلیس می تواند شامل اخفای نواقص شخص معامله کننده باشد که اگر طرف مقابل با اطلاع از این نواقص معامله نمی کرد، از معامله صرف نظر می کرد؛ بنابراین تحقق خیار تدلیس نه تنها به قصد و عمل فریبنده بستگی دارد، بلکه باید موجب تغییر تصمیم طرف معامله گردد.

۴-۱. وفای به عهد و اصول شفافیت در حکمرانی علوی

نهج البلاغه مملو از سفارش های علی (ع) درباره وفای به عهد، شفافیت و پرهیز از تدلیس است. امیرمؤمنان در خطبه ها و نامه های خود تأکید می کنند که پیمان و عهد نباید به هیچ وجه محملی برای فریب یا نادیده گرفتن حقوق طرف مقابل باشد؛ برای مثال در خطبه ای می فرماید: «وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَذِمَّتَهُ أَمْنًا أَفْضَاهُ بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ،

وَحَرِيماً يَسْكُنُونَ إِلَى مَنَعَتِهِ، وَيَسْتَفِيضُونَ إِلَى جَوَارِهِ، فَلَا إِذْغَالَ وَلَا مُدَالَسَةَ وَلَا خِدَاعَ فِيهِ» (نهج البلاغه، خطبه ۴۵). این جمله تأکیدی است بر اینکه اصل شفافیت و صداقت در پیمان‌ها و قراردادها از دیدگاه علوی به گونه‌ای است که حتی در برابر دشمن نیز نباید خدعه‌ای به کار گرفته شود. در ادامه امام به روشنی بیان می‌کند که هیچ قرارداد مبهم یا مشکوکی نباید منعقد شود که زمینه سوءاستفاده طرف مقابل را فراهم آورد: «وَلَا تَعْقِدْ عَقْداً تُجَوِّزُ فِيهِ الْعِلَلَ»؛ همچنین هشدار می‌دهد که نباید روی اشکال زبانی یا عبارتی که ممکن است پس از انعقاد عهد سوءاستفاده شود، حساب باز کرد: «وَلَا تُعَوِّلَنَّ عَلَى لَحْنِ قَوْلٍ بَعْدَ التَّأْكِيدِ وَالتَّوَثُّقِ» (نهج البلاغه، خطبه ۴۵).

این اصول نه تنها در سطح معاملات شخصی، بلکه در سطح حکمرانی و اداره جامعه نیز اهمیت دارند. وفای به عهد و شفافیت از نگاه علوی، شاخص‌های مهم عدالت و پایبندی به اخلاق در سیاست و حکومت هستند. ایشان تأکید می‌کنند که هرگونه تدلیس، خدعه و نقض عهد نه تنها از منظر حقوقی، بلکه از منظر اخلاقی و دینی مردود است.

۴-۲. ارتباط تدلیس و وفای به عهد در فقه و نهج البلاغه

پیوند میان تدلیس در معاملات و وفای به عهد در پیمان‌ها را می‌توان در یک محور اخلاقی - حقوقی خلاصه کرد: در هر دو حوزه، اسلام و فقه امامیه بر اصل صداقت، شفافیت و جلوگیری از فریب تأکید دارند. تدلیس و نقض عهد مصادیق واضح فریب هستند که در فقه امامیه سبب ایجاد خیار برای طرف فریب‌خورده و در نهج البلاغه موجب عقوبت اخلاقی و اجتماعی می‌شوند.

امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرماید: «فَلَا تَغْدِرَنَّ بِذِمَّتِكَ، وَلَا تَخَيِّسَنَّ بِعَهْدِكَ، وَلَا تَخْتَلَنَّ عَدُوَّكَ، فَإِنَّهُ لَا يَجْتَرِي عَلَى اللَّهِ إِلَّا جَاهِلٌ شَقِيٌّ» (مجلسی، ۱۴۰۵هـ، ج ۷۲، ص ۲۶، ح ۱۰).

این بیان نشان می‌دهد که حتی در روابط بین دولت‌ها و ملت‌ها، عهد و قرارداد باید از هرگونه خدعه و تدلیس مبرا باشد و تنها جهل و شقاوت موجب تخطی از آن می‌شود؛ بنابراین می‌توان گفت که فقه امامیه و نهج البلاغه هر دو مسیر یکسانی را برای تأکید بر عدالت و صداقت در روابط انسانی، معاملات و حکمرانی دنبال می‌کنند.

۵. تدلیس و اصل شفافیت در حکمرانی علوی: تحلیل حکمت ۳۲۱ نهج البلاغه

یکی از اصول اساسی حکمرانی علوی، شفافیت و اجتناب از تدلیس و غش در امور سیاسی و تصمیم‌گیری است. نهج البلاغه نمونه‌های عملی متعددی از این اصل ارائه می‌دهد؛ از جمله حکمت ۳۲۱ امام علی (ع) هنگامی که با مشورت‌های ابن عباس و مغیره درباره تثبیت یا عزل معاویه و دیگر فرمانداران مواجه شد، نمونه‌ای بارز از رعایت شفافیت و مقابله با تدلیس در فقه امامیه است. ابن عباس در جایگاه مشاور پیشنهاد داد که معاویه در حکومت شام ابقا شود و فرمانداران بصره و کوفه نیز به طلحه و زبیر سپرده شوند تا آرامش حاصل شده و خلافت تثبیت گردد (طبری، ۱۳۸۷ هـ، ج ۴، ص ۴۴۰). امام علی (ع) با حکمت تمام فرمود: «لَکَ اَنْ تُشِيرَ عَلٰی وَاَزٰی، فَاِنْ عَصٰیْتُکَ فَاَطِغْنٰی» (نهج البلاغه، حکمت ۳۲۱)؛ یعنی «تو حق داری نظر مشورتی خود را ارائه دهی؛ اما اگر با تو مخالفت کردم، باید از من اطاعت کنی». این سخن نشان می‌دهد که مشورت حق مشاور است؛ ولی تصمیم نهایی بر عهده امام است و رعایت شفافیت در اتخاذ آن ضروری است.

۵-۱. مقابله با تدلیس و غش

ابن عباس در ادامه توضیح داد که پیشنهاد اولیه مغیره و برخی مشاوران دیگر اگرچه از سر خیرخواهی به نظر می‌رسید، اما نوعی غش و تدلیس در امر حکومت بود: «آنچه اول

گفته است به عنوان خیرخواهی بوده و آنچه بعداً گفته نوعی غش و تدلیس بوده است» (مجلسی، ۱۴۰۵هـ، ج ۳۲، ص ۳۸۶).

امام علی (علیه السلام) با تأکید بر شفافیت، حاضر نبود برای رسیدن به اهداف سیاسی، افراد فاسد و دنیاپرست مانند معاویه، طلحه و زبیر را حتی به مدت کوتاه بر مسلمانان مسلط کند؛ زیرا این اقدام مغایر با اصول عدالت و شفافیت در حکمرانی بود (ابن اثیر، ۱۳۸۵هـ، ج ۳، ص ۱۹۸).

۵-۲. تحلیل فقهی

از منظر فقه امامیه، تدلیس و غش در سیاست حتی با هدف خیرخواهانه جایز نیست. امام علی (ع) به صراحت فرمود: «وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا؛ من هرگز گمراهان را به عنوان یار و یاور انتخاب نخواهم کرد» (مجلسی، ۱۴۰۵هـ، ج ۳۲، ص ۳۸۶). این اصل نشان دهنده الزام رهبران اسلامی به شفافیت و پرهیز از استفاده از تدلیس حتی در مدیریت بحران سیاسی است.

۵-۳. اقسام مشورت و ارتباط با شفافیت

مشورت بر اساس تحلیل فقهی نهج البلاغه بر دو نوع است:

۱. مشورت جمعی: تصمیم‌گیری بر اساس رأی اکثریت؛ معیار رأی جمع است (آل عمران ۳: ۱۵۹؛ شوری ۴۲: ۳۸).

۲. مشورت خصوصی با مشاوران محدود: تصمیم‌نهایی بر عهده رهبر است و او پس از شنیدن مشورت، بر اساس عقل و عدل عمل می‌کند؛ مشاور حق ندارد رهبر را به تدلیس یا غش وادار کند (کهف ۱۸: ۵۱)؛ «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى

الله». امام علی (ع) در حکمت ۳۲۱ نمونه‌ای عملی از این نوع مشورت را نشان داد که شفافیت و عدالت مقدم بر تسلیم به پیشنهادهای فریب‌آمیز سیاسی است.

۶. تدلیس ثالث در نکاح و پیوند آن با مبانی فقهی و قضایی در سیره امیرالمؤمنین

علی (ع)

مطابق ظاهر قانون مدنی، موارد فسخ نکاح به خیار عیب موضوع مواد ۱۱۲۱ تا ۱۱۲۳ و خیار تخلف از شرط صفت موضوع ماده ۱۱۲۸ قانون مدنی محدود شده است؛ با این حال، حقوقدانان از مفاد ماده ۱۱۲۸ ق.م. وجود خیار تدلیس در نکاح را استنباط کرده‌اند (صفایی و امامی، ۱۳۹۷ ه.ش، ص ۲۱۰). در تعریف تدلیس در نکاح گفته شده است: «تدلیس عبارت است از آنکه با اعمال متقلبانه، نقص یا عیبی که در یکی از زوجین وجود دارد پنهان شود یا شخصی واجد صفت کمالی معرفی گردد که در واقع فاقد آن است» (طاهری، ۱۴۱۸ ه.ج ۳، ص ۲۴۰).

با وجود این، ماده ۱۱۲۸ ق.م. به صراحت به تدلیس شخص ثالث اشاره‌ای نمی‌کند و همین سکوت قانونی، منشأ اختلاف نظر میان حقوقدانان شده است. بر اساس دیدگاه گروهی از حقوقدانان، در هر عقدی - اعم از مالی یا غیرمالی مانند نکاح - اگر تدلیس از جانب هر شخصی واقع شود و وضعیت طرف مقابل به گونه‌ای باشد که فریب بخورد، برای فریب‌خورده خیار تدلیس ایجاد می‌شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸ ه.ش، ص ۱۷۷). مبنای این نظر، قاعده لاضرر است؛ بدین معنا که شخص متضرر برای دفع ضرر خود می‌تواند به استناد خیار تدلیس عقد را فسخ کند (جعفری لنگرودی، ۱۳۵۷ ه.ش، ص ۷۷۷).

برخی دیگر نیز با استناد به منابع فقهی و با توجه به اینکه مبنای ثبوت حق فسخ جلوگیری از ورود ضرر است، بر این باورند که هیچ دلیلی برای اختصاص تدلیس به طرفین

عقد نکاح وجود ندارد و تدلیس اشخاص ثالث نیز می‌تواند موجب پیدایش اختیار تدلیس برای طرف فریب خورده شود (سکوتی نسیمی، ۱۳۹۴ هـ.ش، ص ۲۲۱). بر اساس این دیدگاه، برای تحقق اختیار تدلیس در نکاح توجه به عامل فریب ضروری نیست، بلکه کافی است عقد بر اثر فریب منعقد شده باشد؛ زیرا چنین عقدی معمولاً موجب ورود ضرر به طرف فریب خورده می‌شود و او می‌تواند برای دفع ضرر، نکاح را فسخ کند.

در مقابل، دیدگاه دیگری در حقوق مدنی شکل گرفته است که بر اساس آن، اختیار تدلیس در عقد نکاح تنها زمانی برای فریب خورده ثابت می‌شود که تدلیس با تبانی یکی از طرفین با شخص ثالث صورت گرفته باشد یا تدلیس از جانب نماینده یکی از زوجین واقع شده باشد (کاتوزیان، ۱۳۷۶ هـ.ش، ص ۳۴۰). حتی در فرضی که تبانی وجود نداشته باشد، اگر یکی از طرفین با علم و آگاهی، عامدانه از فریب شخص ثالث استفاده کند و بر آن اساس عقد نکاح را منعقد سازد، اختیار تدلیس برای طرف فریب خورده ایجاد می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۸۵ هـ.ش، ص ۲۹۰).

بر اساس همین تحلیل، اگر هیچ‌یک از این فروض محقق نشود، اما اوصافی که از سوی ثالث بیان شده است در ضمن عقد شرط شده یا مبنای تراضی قرار گرفته باشد، مشروطه حق فسخ خواهد داشت؛ با این توضیح که مبنای این حق فسخ، تخلف از شرط صفت است نه اختیار تدلیس (کاتوزیان، ۱۳۷۶ هـ.ش، ص ۳۴۰). در غیر این حالت، صرف فریب شخص ثالث بدون تبانی یا آگاهی یکی از طرفین، مجوز فسخ نکاح نخواهد بود. این نظر با این استدلال تقویت می‌شود که فسخ نکاح امری استثنایی است و نباید آن را به موارد مشکوک گسترش داد؛ به‌ویژه آنکه پذیرش اختیار فسخ در فرض تدلیس ثالث ممکن است به همسری زیان وارد کند که هیچ نقشی در فریب ندارد و این امر با مصلحت خانواده و اجتماع سازگار نیست (صفایی و امامی، ۱۳۹۷ هـ.ش، ص ۲۱۰).

بر اساس این دیدگاه، اصل آن است که بر اثر فریب شخص ثالث، اختیار تدلیس برای طرف فریب خورده به وجود نمی‌آید؛ مگر آنکه تبانی، آگاهی یا استفاده عامدانه یکی از طرفین از فریب ثالث احراز شود. همچنین اگر اوصاف مورد نظر در ضمن عقد شرط نشده یا عقد بر مبنای آن واقع نشده باشد، مجوزی برای فسخ وجود نخواهد داشت. ظاهر ماده ۱۱۲۸ ق.م. نیز این دیدگاه را تقویت می‌کند؛ زیرا ناظر به حالتی است که هر دو طرف با آگاهی از اوصاف و شروط مورد نظر، عقد را منعقد کرده‌اند، نه موردی که یکی از طرفین صرفاً به اعتماد گفته‌های شخص ثالث و بدون اطلاع طرف مقابل اقدام به ازدواج کرده باشد (صفایی و امامی، ۱۳۹۷ ه.ش، ص ۲۱۲). افزون بر این، در تعارض میان ضرر فریب خورده و ضرری که ممکن است بر اثر فسخ به همسری اطلاع وارد شود، هر دو ضرر یکدیگر را ساقط می‌کنند و باید به اصل لزوم عقد رجوع کرد.

با وجود این تحلیل‌ها، به نظر می‌رسد با توجه به آثار و احکام ویژه عقد نکاح، می‌توان برخلاف ظاهر قانون مدنی، قائل به ثبوت اختیار تدلیس برای طرف فریب خورده حتی در فرض تدلیس مستقل شخص ثالث شد. یکی از مهم‌ترین آثار عقد نکاح، الزام زوجین به زندگی مشترک و تعامل مستمر در یک فضای واحد است. در چنین وضعیتی، فقدان اوصافی که موضوع تدلیس بوده است، بیش از سایر عقود آشکار می‌شود و می‌تواند منشأ اختلافات عمیق و آسیب‌زا گردد؛ اختلافاتی که نه تنها به زیان فریب خورده، بلکه به زیان طرف مقابل نیز تمام می‌شود. بنابراین در برخی موارد، زیان استمرار نکاحی که بر پایه فریب شکل گرفته است، از زیان انحلال آن بیشتر خواهد بود.

این تحلیل زمانی قوت بیشتری می‌یابد که نکاح را با سایر عقود مقایسه کنیم؛ در عقود مالی، فریب خورده غالباً می‌تواند با انتقال مورد معامله یا دریافت عوض مناسب، زیان خود را جبران کند؛ درحالی‌که موضوع عقد در نکاح، رابطه زوجیت است و عوضین مالی

قابل جایگزینی وجود ندارد. افزون بر این، خسارات ناشی از چنین نکاحی غالباً معنوی و جبران ناپذیر مادی اند و شیوه‌های جبران خسارت معنوی نیز به دلیل جایگاه ویژه خانواده کارآمد نیستند؛ بنابراین تدلیس ثالث در عقد نکاح، برخلاف سایر عقود، می‌تواند موجب پیدایش اختیار تدلیس برای طرف فریب خورده شود.

در همین چارچوب تحلیلی، رجوع به سیره قضایی امیرالمؤمنین علی (ع) نشان می‌دهد که نگاه فقهی نیز به پدیده تدلیس در ازدواج، نگاهی سختگیرانه و حمایت‌گرانه از طرف فریب خورده است. در روایتی آمده است: زنی که دارای نقص جسمانی بوده، ولی با تدلیس به ازدواج مردی درآمده است، امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: «چون مرد با زن هم‌بستر شده است، باید مهر او را بپردازد؛ ولی زنی که سبب تدلیس شده است، باید مهر را به شوهر غرامت دهد» و سپس فرمودند: «اگر مرد از عیب زن آگاه نبوده و او را به عقد درآورده باشد، مهر بر عهده خود زن است» (کلینی، ۱۴۰۷هـ، ح ۹).

در قضیه‌ای دیگر، زنی آزاد ندانسته به غلامی تزویج داده شد و تصور می‌کرد شوهرش نیز آزاد است؛ امیرالمؤمنین (ع) حکم فرمودند: «زن اگر بخواهد می‌تواند از شوهر جدا شود» (کلینی، ۱۴۰۷هـ، ح ۱). این قضاوت‌ها نشان می‌دهد که از منظر فقه امامیه، فریب در ازدواج می‌تواند موجب حق جدایی و جبران آثار مالی شود؛ امری که با تحلیل‌های حقوقی معاصر درباره اختیار تدلیس در نکاح هماهنگ است.

افزون بر این، امیرالمؤمنین علی (ع) در بیانی اخلاقی - حقوقی می‌فرمایند: «الْمَكُورُ شَيْطَانٌ فِي صُورَةِ إِنْسَانٍ: فریبکار، شیطانی انسان‌نماست» (آمدی، ۱۴۰۰هـ، ج ۱، ص ۳۸۵). این نگاه ارزشی، نشان‌دهنده قبح شدید تدلیس و آثار ویران‌کننده آن بر روابط انسانی به‌ویژه نهاد خانواده است.

در جمع‌بندی می‌توان گفت فریب در ازدواج به معنای اثبات صفات مطلوب یا پنهان کردن

عیوب به صورت دروغین، از عوامل مهم فروپاشی یا تزلزل روابط زوجین است. شارع مقدس افزون بر نهی اخلاقی از فریب، برای جبران آثار حقوقی آن نیز حق فسخ نکاح را پیش‌بینی کرده است. تدلیس در لغت به معنای فریب دادن، پنهان‌سازی و ابهام‌آفرینی است و در اصطلاح حقوقی، عملیاتی است که موجب فریب طرف معامله می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۷۶ هـ، ج ۵، ص ۳۲۵). خیار تدلیس از خیارات مشترک است و به عقد بیع اختصاص ندارد، بلکه در عقود مختلف از جمله نکاح نیز تصورشدنی است (ماده ۴۵۶ ق.م.ا.).

تمایز تدلیس از عیب نیز در این نکته است که در تدلیس الزاماً عیبی وجود ندارد، بلکه صرف فقدان یک وصف کمالی که متقلبانه القا شده، برای تحقق آن کافی است. بدین ترتیب هم در تحلیل حقوقی معاصر و هم در سیره قضایی امیرالمؤمنین علی (ع)، اصل حمایت از طرف فریب‌خورده در ازدواج و جلوگیری از استمرار رابطه‌ای که بر پایه فریب بنا شده، جایگاه برجسته‌ای دارد.

۱-۶. تدلیس شخص ثالث و وفای به عهد در فقه و نهج البلاغه: تحلیل تطبیقی

۱-۱-۶. تدلیس شخص ثالث در فقه امامیه

«نجش» در فقه امامیه از موارد تدلیس شخص ثالث است که مورد بحث قرار گرفته است. نجش یعنی عملی که شخص ثالث قیمت کالایی را بیفزاید بدون اینکه اراده خرید داشته باشد تا دیگری گفته او را بشنود و بر اثر فزونی‌گویی او بر قیمت بیفزاید. همچنین گفته می‌شود عمل شخصی است که کالایی را ستایش کند تا بازار آن گرم شود و رونق گیرد (انصاری، ۱۴۱۰ هـ، ج ۱، ص ۵۵). محقق حلی نجش را چنین تعریف می‌کند: «آن افزودن به قیمت است بر اثر افزایش کسی که با بایع تبانی کرده است» (محقق حلی، ۱۴۰۸ هـ، ص ۹۷). شهید ثانی ایرادی به علت به عطف ابتدای جمله به خریدار وارد می‌کند و بیان می‌دارد

که خریدار عمل حرامی انجام نمی دهد و بهتر است در تعریف نجش گفته شود: افزودن بر قیمت کالا از طرف کسی است که تصور خریدش را ندارد برای اینکه دیگری را به خرید آن برانگیزد (شهید ثانی، ۱۴۱۴ هـ، ج ۱، ص ۱۷۷). در فقه امامیه اختلاف نظر درباره تبانی بین ناجش و بهره گیرنده وجود دارد؛ عده ای آن را شرط می دانند (انصاری، ۱۴۱۰ هـ، ج ۶، ص ۳۵۶) و عده ای دیگر شرط نمی دانند (طوسی، ۱۳۸۷ هـ، ج ۲، ص ۲۵۴). نظریه قوی تر، شرط دانستن تبانی است.

۶-۱-۲. تدلیس شخص ثالث در فقه اهل سنت

فقیهان اهل سنت نیز نجش را مثال تدلیس شخص ثالث می دانند. نجش اصولاً در فقه اهل سنت حرام است و تعریف آن مشابه فقه امامیه است. اختلاف اصلی میان فقیهان در تبانی با فروشنده است؛ بسیاری تبانی را شرط تحقق نجش نمی دانند و تنها فقدان قصد خرید شخص ثالث را کافی برای ممنوعیت عمل می دانند. برخی فقیهان شافعی سه شرط دیگر نیز قائل اند: افزون ثمن پرداخت شده توسط خریدار، بیش از قیمت بازار و وقوع افزون ثمن به واسطه عمل ثالث (ابن عابدین، ۱۴۰۷ هـ، ج ۴، ص ۲۸۰).

۶-۱-۳. رابطه شخص ثالث با بهره گیرنده در فقه امامیه و اهل سنت

در فقه امامیه، تدلیس ثالث تنها زمانی به عقد لطمه می زند که ثالث با بهره گیرنده تبانی کرده باشد. اگر تدلیس صرفاً مربوط به رابطه ثالث و مدلس باشد، به عقد لطمه نمی زند. نجش نمونه ای از این وضعیت است که تبانی شرط تحقق تدلیس است، هرچند برخی فقها شرط تبانی را لازم نمی دانند (احمدی، ۱۳۹۵ هـ، ص ۶۱).

۱-۳-۱-۶. فقه اهل سنت

در فقه اهل سنت، تدلیس ثالث معمولاً مبتنی بر تبانی با یکی از طرفین عقد است و در تحلیل نهایی، طرف بهره‌گیرنده در عقد محسوب می‌شود و ثالث صرفاً ابزاری برای اوست؛ بنابراین تدلیس شخص ثالث به معنای اخص زمانی تحقق می‌یابد که شخص ثالث قصد فریب داشته باشد و موجب ضرر مشتری یا بهره‌گیرنده شود.

۲-۳-۱-۶. تدلیس شخص ثالث در روابط سیاسی و اداری

تدلیس شخص ثالث در روابط سیاسی و اداری زمانی رخ می‌دهد که فردی خارج از رابطه حقوقی اصلی با اقدامات فریبکارانه، پنهان‌سازی اطلاعات یا ارائه داده‌های ساختگی، بر اراده مقام اداری یا تصمیم‌گیر اثر گذارد و موجب شکل‌گیری تصمیم نادرست شود. آثار چنین تدلیسی گسترده و فراتر از حقوق مدنی خصوصی است و شامل ضرر عمومی، کاهش اعتماد اجتماعی و اختلال در کارآمدی نظام اداری می‌شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۵ ه.ش، ص ۱۱۲).

فقه امامیه ظرفیت نظری مهمی برای تحلیل تدلیس شخص ثالث در عرصه عمومی دارد؛ قواعدی همچون غرور، تغیر، تسبیب و لاضرر می‌توانند در تعیین مسئولیت شخص ثالث در تصمیمات اداری به کار گرفته شوند (شهید ثانی، ۱۴۱۴ ه.ش، ص ۲۳۳). با این حال، این ظرفیت‌ها هنوز به مقررات صریح و قابل اجرا در حقوق اداری ایران ترجمه نشده‌اند.

وفای به عهد و پیمان در نهج البلاغه اصل اخلاقی و اجتماعی محسوب می‌شود و حتی مشرکان نیز آن را محترم می‌شمردند (صبحی صالح، ۱۳۷۴ ه.ش، ص ۴۴۲).

بنابراین هرگونه نقض پیمان، عمل برخلاف تعهدات، خوی ناپسند و صفت نامحمود است. خداوند از پیامبران میثاق گرفت تا وفادار به وحی و رسالت باشند؛ شکستن این میثاق خیانت به خدا، عقل و وجدان انسانی است (نهج البلاغه، خطبه ۱). علی (ع) نیز در خطبه‌ها و نامه‌ها تأکید می‌کند که کوتاهی در پاسداری از احکام و حدود الهی، خیانت و نقض عهد است (نهج البلاغه، خطبه ۳، ۱۰۶ و ۲۰۰).

۴-۱-۶. پیمان شکنی و تدلیس در روابط اجتماعی

افرادی که بیعت یا پیمان بسته‌اند و آن را زیر پا می‌گذارند، هم به خدا و هم به مردم خیانت می‌کنند (نهج البلاغه، خطبه ۷۴). امام علی (ع) نمونه افرادی همچون معاویه را بیان می‌کند که از تدلیس و فریب بهره می‌بردند: «به خدا سوگند، او مکار و بزهکار است ... هر نیرنگ گناه و هر گناه کفر است» (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰).

۵-۱-۶. پیمان شکنی در روابط بین‌المللی و صلح با دشمن

پیمان‌ها با دشمن باید وفادارانه رعایت شوند. هرگونه تدلیس یا استفاده از ابهام و فریب در انعقاد پیمان‌ها، ناپسند و مبعوض خداست (نهج البلاغه، نامه ۵۳). امام علی (ع) تصریح می‌کند: «اگر با دشمن پیمانی بستی، بدان وفا کن و با رعایت امانت به تعهد خویش پای بند باش ...؛ فساد، تدلیس و نیرنگ محکوم است» (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

اصول کلیدی مقابله با تدلیس و خیانت در عهد

- وفاداری به تعهدات و پیمان‌ها، اعم از پیمان با خدا، رهبران دین و مردم، یک اصل اخلاقی است؛

- هیچ عاملی مانند غضب، انتقام یا منافع شخصی نباید باعث نقض پیمان شود؛
- پیمان شکنی در روابط داخلی و بین‌المللی موجب آسیب به جامعه، خدشه به اعتماد و مخالفت با حق و عدالت است.

۶-۱-۶. تلفیق دیدگاه‌های فقهی و نهج البلاغه‌ای

با توجه به مبانی فقهی و تحلیل‌های نهج البلاغه‌ای، می‌توان تدلیس شخص ثالث را در دو حوزه اصلی تحلیل کرد:

الف) روابط اقتصادی و خصوصی: جایی که نجش و تبانی شرط تحقق تدلیس هستند و قصد ثالث و ضرر مشتری محور اصلی ممنوعیت است.

ب) روابط عمومی، سیاسی و اداری: جایی که تدلیس شخص ثالث می‌تواند موجب خسارت عمومی، خدشه به اعتماد اجتماعی و تضعیف مشروعیت تصمیمات قانونی شود و وفای به عهد و امانت‌داری الهی و اجتماعی معیار اصلی تحلیل قرار می‌گیرد.

بنابراین فقه امامیه و آموزه‌های نهج البلاغه چارچوب نظری مناسبی برای شناسایی تدلیس، تعیین مسئولیت شخص ثالث و مقابله با پیمان شکنی ارائه می‌دهند که می‌تواند در حقوق مدنی، اداری و سیاسی نیز کاربرد داشته باشد.

نتیجه

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که میان مفهوم تدلیس در فقه امامیه و آموزه‌های حکمرانی علوی در نهج البلاغه، رابطه‌ای معنادار و همسو در سطح هنجاری و کارکردی وجود دارد؛ هرچند این دو در دو ساحت متمایز شکل گرفته‌اند. فقه امامیه، تدلیس

را رفتاری فریبنده تعریف می‌کند که با ایجاد تصور نادرست در طرف مقابل، رضایت واقعی او را مخدوش می‌سازد؛ از این رو با پیش‌بینی ضمانت اجراهایی همچون خیار تدلیس، در پی حفظ عدالت، شفافیت و اعتماد در روابط اجتماعی است. در مقابل، نهج‌البلاغه با تأکید مکرر بر نفی خدعه، غدر و پنهان‌کاری، افق اخلاقی و ارزشی رفتار حاکمان و کارگزاران را ترسیم می‌کند و صداقت و شفافیت را از ارکان بنیادین حکمرانی عادلانه می‌داند.

تحلیل تطبیقی نشان داد که اگرچه فقه امامیه تدلیس را عمدتاً در بستر معاملات و روابط خصوصی صورت‌بندی کرده است، ساختار مفهومی و منطقی این نهاد حقوقی، قابلیت تعمیم به عرصه حکمرانی و روابط عمومی را نیز داراست. نهج‌البلاغه در این میان، نقش مکمل و تبیینی ایفا می‌کند و با ارائه معیارهای اخلاقی کلان، زمینه فهم گسترده‌تر و غایت‌محورتر قواعد فقهی را فراهم می‌آورد. بر اساس این نگرش، نهج‌البلاغه منبع استنباط حکم فقهی به معنای اصطلاحی نیست؛ اما می‌تواند چارچوبی ارزشی ارائه دهد که فلسفه وجودی قواعدی چون منع تدلیس و خیار ناشی از آن را در سطح حکمرانی روشن‌تر کند.

بر این اساس، می‌توان گفت همسویی میان فقه امامیه و آموزه‌های علوی، ظرفیت مهمی برای تبیین مبانی فقهی شفافیت، پاسخ‌گویی و اعتماد عمومی در حکمرانی فراهم می‌کند. بازخوانی تدلیس در پرتو حکمرانی علوی، امکان عبور از محدودسازی این مفهوم به روابط خصوصی و توجه به پیامدهای آن در رفتار حاکمان و کارگزاران را فراهم می‌آورد. چنین رویکردی می‌تواند گامی نظری برای تقویت الگوی حکمرانی شفاف و عادلانه در فقه سیاسی امامیه و نیز پاسخ به نیازهای حقوقی و اخلاقی جوامع معاصر از جمله ایران آینده به شمار آید.

کتاب‌نامه

قرآن کریم

ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله. (۱۴۰۰ هـ). شرح نهج البلاغة. تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم. قم: مکتبة آية الله العظمی المرعشی النجفی.

ابن الاثیر، علی بن محمد. (۱۳۸۵ هـ). الکامل فی التاریخ. بیروت: دارصادر.

ابن عابدین، محمد امین. (۱۳۸۶ هـ). رد المختار علی الدر المختار. ج ۲. قاهره: شرکت مکتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي و اولاده.

ابن عابدین، محمد امین. (۱۴۰۷ هـ). حاشیة رد المختار علی الدر المختار. بیروت: داراحیاء التراث العربی.

ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر. (۱۳۷۲ هـ). البدایة و النهایة. بیروت: دارالفکر.

احمدی، رضا. (۱۳۹۵ هـ.ش). تدلیس شخص ثالث در فرآیندهای اداری و پیامدهای آن. تهران: نشر عدالت.

آمدی، عبدالواحد بن محمد تمیمی. (۱۴۰۰ هـ). غرر الحکم و درر الکلم. تحقیق: سید مهدی رجائی. قم: دارالکتب الإسلامية.

انصاری، مرتضی. (۱۴۱۰ هـ). المکاسب. ج ۵. قم: مؤسسه مطبوعات دینی.

جعفری لنگرودی، محمد جعفر. (۱۳۵۷ هـ.ش). دایرة المعارف حقوق مدنی و تجارت. تهران: انتشارات بنیاد راستاد.

جعفری لنگرودی، محمد جعفر. (۱۳۸۷ هـ.ش). مبسوط در ترمینولوژی حقوق. تهران: کتابخانه گنج دانش.

رملی، شمس الدین. (۱۳۵۷ هـ). نهایة المحتاج إلى شرح المنهاج. قاهره: مکتبة المصرية.

سکوتی نسیمی، رضا. (۱۳۹۰ هـ.ش). حقوق مدنی: عقود معین (مضاربه). تهران: نشر میزان.

شهید ثانی، زین الدین بن علی. (۱۴۱۴ هـ). مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام. قم: مؤسسه المعارف الإسلامية.

صفای، سید حسین؛ و اسد الله امامی. (۱۳۹۷ هـ.ش). مختصر حقوق خانواده. تهران: نشر میزان.

طاهری، حبیب الله. (۱۴۱۸ هـ). حقوق مدنی. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

طبری، محمد بن جریر. (۱۳۸۷ هـ). تاریخ الطبری: تاریخ الأمم و الملوك. تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: روائع التراث العربی.

طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۸۷ هـ). المبسوط فی الفقه الإمامیه. تهران: مکتبه الرضویه.

طوسی، محمد بن حسن. [بی تا]. تهذیب الأحکام. قم: دارالکتب الإسلامیه.

علی بن ابی طالب (ع). (۱۳۷۴ هـ ش). نهج البلاغه. تحقیق: صبحی صالح. قم: مرکز البحوث الإسلامیه.

علی بن ابی طالب (ع). (۱۳۷۹ هـ ش). نهج البلاغه. ترجمه: محمد دشتی. چ ۳. قم: لقمان.

کاتوزیان، ناصر. (۱۳۷۶ هـ ش). قواعد عمومی قراردادها. تهران: شرکت سهامی انتشار.

کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۵ هـ ش). حقوق خانواده. تهران: شرکت سهامی انتشار.

کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ هـ). الکافی. تحقیق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی. چ ۴. تهران: دارالکتب الإسلامیه.

مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۵ هـ). بحار الانوار. چ ۲. بیروت: داراحیاء التراث العربی.

محقق حلی، جعفر بن حسن. (۱۴۰۸ هـ). شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام. قم: اسماعیلیان.

نجفی، محمد حسن. (۱۴۲۲ هـ). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. تهران: دارالکتب الإسلامیه.